

نوع مقاله: پژوهشی

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی ازبکان ماوراءالنهر (فرارود) از (قرن ۹ - ۱۳ق. / ۱۵-۱۹م.)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۰۹/۲۴)

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

چکیده

تاریخ سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر (فرارود) در دوره اسلامی، بزنگاه‌هایی از تصادم دو زیست جهان بدوی و حضری دارد که یکی از متأخرین آنها، برهه قدرت‌گیری و حاکمیت صحراگردان ازبک و مهاجرت گسترده آنها به قلمرو جهان ایرانی و در نهایت شکل‌گیری ساختار سیاسی و اداری دوگانه (ایلیاتی - حضری) بود. در این نوشتار با بکارگیری رویکرد جامعه‌شناسانه وبری (نظریه اقتدار سنتی) که روند تحول اقتدار و سلطه در جوامع سنتی را به تصویر می‌کشد، ادوار حاکمیت سیاسی ازبکان تا قرن ۱۳/۱۹ با این ابهام پی گرفته شد که «صحراگردان ازبک چه گونه‌هایی از اقتدار و حاکمیت سنتی را در روند تحول حیات سیاسی خود تجربه کرده‌اند؟». مدعای ما این است که «اقتدار سنتی ازبکان، به تبع نظام اجتماعی ترکیبی (حضری و بدوی) و غلبه ساختار ایلی، در چالش پیوسته و پرتنش میان گونه‌های مختلف، همزمان ساختار چندلایه‌ای (از اقتدار جرنوتوکراسی (پیرسالارانه)، پاتریارکال (پدرسالارانه) و

پاتریمونیاال (پدرشاهی) را تجربه می‌کند و سرانجام با قدرت‌گیری آخرین سلسله از این نژاد (منغیت‌ها) به دلایلی لایه پاتریمونیاال آن تثبیت می‌شود». ماحصل پژوهش، مدعای فوق را اینگونه تکمیل می‌کند که اقتدار گسترش یافته پاتریمونیاال منغیتی بدلیل خودکامگی امیران این سلسله در روند تثبیت اقتدار سیاسی خود به سلطان‌نیم (که گونه‌ای از سلطه پاتریمونیاال است) نزدیک می‌شود.

واژگان کلیدی: ازبکان، اقتدار سنتی وبر، بخارا، پاتریمونیاالیزم، ماوراءالنهر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در بررسی مفهوم حاکمیت و اشکال قدرت و اقتدار در حوزه منفک شده جهانی ایرانی یعنی سرزمین فرارود (ماوراءالنهر تاریخی)، قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) از گردنه‌های دشوار فهم است. قبایل پراکنده دشت قبچاق که تُرکنازیشان به قلمرو ایران، حمله موج بدویت به جهان حضری و متمدن تفسیر می‌شد، در کمال شگفتی بخش‌های شمالی قلمرو تیموری را درنوردیدند و مدعی میراث‌بری از چنگیز شدند. دو پندار و تجربه متفاوت از قدرت و سیاست که یکی متعلق به منطق سیاسی بسیط ایلی و دیگری نظام پیچیده ترکی - ایرانی تیموری بود، در عرصه هماوردی، اقوام غالب و مغلوبی بودند که فرادستی (یا فربه بودن تمدنی) مغلوبان، فاتحان جدید را به سنت‌ها، ساختار و نظم سیاسی خود می‌خواند. مهاجران و حاکمان جدید که حمایت قبایل متحد شده دشت قبچاق را با خود داشتند، مطلوبشان تشکیل یک امپراتوری قدرتمند و منسجم با حاکمیتی متمرکز بود. خروجی تصادم فوق، شکل‌گیری جامعه‌ای چندلایه بود که تبیین سنت‌های موجود و غالب در آن (اعم از سیاسی، دیوانی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی) امری غامض و گاه ممتنع است. عموماً در تبیین چنین فضایی، بهره‌گیری از ابزار پژوهشگران علوم اجتماعی در کنار بازخوانی روایات تاریخی کارگشاست، اما باید توجه داشت که آنچه در این برهه و جغرافیای مهم صورت پذیرفته (نه به معنای جنس تصادم بلکه به معنای خروجی آن) امر مألوف و پرتکراری نبوده تا نظریه‌های رایج موجود، قالبی بایسته برای فهم آن گردند. با این وجود از مجموعه مطالعات پیشینی صورت پذیرفته، این نتیجه حاصل شد که بعنوان یک قالب و ساختار کلی برای فهم نوع و الگوی حاکمیت سیاسی و دیوانی این سرزمین، نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر را که ذیل جامعه‌شناسی سیاسی مشروعیت و سیادت معنا شده، انتخاب و تناقضاتی که نظریه مذکور در این جغرافیا، تاریخ و جامعه می‌یابد، با پایه قرار

دادن آن به شیوه دیگری طراحی شود.^۱ مطابق الگوی وبری، باید این مساله تبیین شود که اتحادیه قبایل ازبک در حیات چهار قرنی خود (از زمان قدرت‌گیری در دشت قبچاق تا میانه حکومت منغیتیان) در حوزه نظام سیاسی و اداری، چه نوع سیادت را تجربه می‌کنند؟ مدعای ما این است که «حاکمیت سنتی ازبکان، به تبع نظام اجتماعی ترکیبی (حضری و بدوی) و غلبه ساختار ایلی، در چالش پیوسته میان گونه‌های مختلف، همزمان ساختار چندلایه‌ای (از اقتدار جرنوتوکراسی (پیرسالارانه)، پاتریارکال (پدرسالارانه) و پاتریمونیا (پدرشاهی)) را تجربه می‌کند که با قدرت‌گیری منغیت‌ها به دلایلی لایه پاتریمونیا آن تثبیت می‌شود».

ساختار سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر تا دوره تیموری موضوع بسیار مهمی بوده که تاکنون نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. به دلیل جدایی ماوراءالنهر از ایران پس از این ایام و غلبه ازبکان، شئون مختلف تاریخ این سرزمین از ایران منفک شده و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در میان آثار غربیان، پژوهش «پاول گیس» با نام «آسیای مرکزی پیشاتزاری و تزاری»^۲ به دلیل توجه دقیقی که به قبایل ماوراءالنهری در قرن سیزده / نوزده و تقابل آنها با یکجانشینان

۱. در جوامع پیشامردن گرچه عموماً نوع سیادت موجود در حوزه اقتدار سیاسی، سنتی بود اما جلوه‌های متفاوتی داشت و متناسب با میزان توسعه واحدهای اجتماعی تفاوت می‌پذیرفت. وبر با توجه به این وجه تفاوت‌ها، سیادت سنتی را به سه نوع نظام‌های سیدسالاری (جرنوتوکراسی)، پدرسالاری (پاتریارکال)، پاتریمونیا (پدرشاهی) تقسیم نموده است (بندیکس، ۱۳۸۸: ۳۲۱). سیدسالاری (جرنوتوکراسی): نوع سیادتی که در آن شیوخ و پیرتران که بهتر از همه با سنت آشنایی داشتند، اعمال سیاست می‌کردند. پدرسالاری (پاتریارکال): نوع سیادتی که در آن قدرت در میان اقوام و قبایل مختلف به یکی از برگزیدگان قوم تفویض و در یک خاندان موروثی می‌گردد. این دو نمونه از نظام‌های سنتی هستند که فاقد سازمان اداری بوده‌اند (اشرف، ۱۳۵۷: ۸۱-۸۰) و در آن فرمانروا فاقد کارگزار شخصی برای اداره امور است (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۱۴). پاتریمونیا (پدرشاهی): پاتریمونیا یا سلطه موروثی صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی است که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرانه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند.

2. Geiss, Paul Georg, (2005), Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, Communal Commitment and Political order in Change, Routledge Curzon, London and New York.

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی اُزبکان... ۷۷

داشته، بستر بحثی را که این نوشتار بدان ختم می‌شود، روشن ساخته است. البته بررسی روند تحول در قدرت اُزبکان از دوره پیشاشیبانی در دشت قبچاق تا قرن سیزده/ نوزده و ارتباط آن با دیوانسالاری موضوع بدیعی است که تاکنون مورد توجه نبوده است.

۱. نوع‌شناسی اقتدار سنتی اُزبکان پیشاشیبانی^۱ و تحول در آن

۱-۱: اقتدار پیرسالارانه قبایل اُزبک اردوی شیبان

با تجزیه حکمرانی یکپارچه اردوی زرین و سفید از میانه قرن نهم هجری، قدرت‌های متعددی در دشت قبچاق شرقی و غربی ایجاد شدند که اُزبکان یکی از آنها بودند (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۵۹۴). این گروه‌های قبیله‌ای ترک - مغول که از این زمان به شرق دشت قبچاق کوچیده و عده‌ای از آنها به خدمت فرزندان شیبان بن جوجی (نوه چنگیز) درآمدند، همچنان حیات بدوی و ایلیاتی داشتند. قاسم خان اُزبک در سال ۹۱۸ ق. (یعنی یک قرن بعد) در هنگام پذیرایی از خان جغتایی، زیست صحراگردی قبایل فوق را این‌گونه روایت می‌کند: «ما مردم صحرایم اینجا تنوع متاع و تکلف اشیاء نمی‌باشد. انفس متاع ما اسب است و الذّ مأكول ما گوشت وی و الطف مشروب ما شیر وی و آنچه از وی حاصل شود و در دیار ما باغ و عمارت نمی‌باشد. سیرگاه ما سیرگله است که سیر گله می‌رویم و تفرج اسبان می‌کنیم» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۴۸). چنین طریقی، در کنار دور ماندن از مسیر حرکت کاروان‌های تجاری شمال، ضمن تداوم حیات سنن ایلی، موجب شد تا آنها از مناسبات زندگی مدنی از جمله تجربه ایجاد حکومت متمرکز و نظام اداری دور بمانند. بنابراین افرادی که از این سرزمین بر می‌خاستند و از طریق برتری نظامی به مناطقی دست پیدا

۱. منظور سلسله شیبانی است.

می‌کردند، چیز زیادی برای عرضه به مناطق متصرفی نداشتند. در جمیع قبایل این اردو، مطابق با الگوی سیادت پیرسالارانه، رهبرانی (اعم از چنگیزی نژاد و غیر آن) مسلط به سنت دشت بودند که سلطان نامیده شده و امور بدویان صحرا را انتظام می‌بخشیدند. در میان این سلاطین، فردی که از اعتبار، قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بود، خان نامیده می‌شد (خنجی، ۱۳۵۷: ۴۱). وابستگی صحراگردان به رهبرانشان در گرو پذیرش اقتدار آنها بود و چنانچه اقتدار رهبری مورد پذیرششان نبود به اتحادیه‌های قبایلی دیگر می‌پیوستند (Geiss, 129). عدم استقرار نظم یکپارچه سیاسی و برکناری از مسیر تجاری، حکومت مستقر قدرتمند در جنوب (یعنی تیموریان) را در ارتباط با آنها بی‌رغبت ساخته بود، به همین دلیل پیش از سال‌های پایانی حکومت تیموری، تعامل آنها در قالب حملات مکرر بدویان ازبک به قلمرو ماوراءالنهر تیموری در منابع روایت شده است (سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۹۱ / دوغلات: ۹۷).

۲-۱: امپراتوری بادیه‌نشینان و اقتدار پدرسالارانه (پاتریارکالی) ابوالخیر-خان ازبک

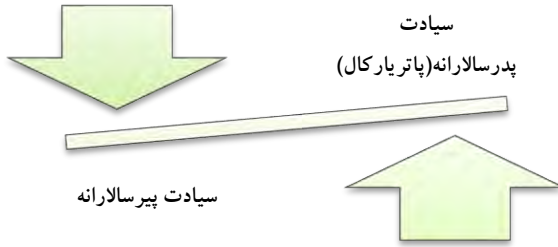
بر طبق قانون دشت قبچاق، سالخورده‌ترین سلطان چنگیزی نژاد، در صورت مقبولیت یافتن و بسط اقتدار خود می‌توانست خان مشروع گردد و مسئولیت نظارت بر چراگاه‌های تابستانی و زمستانی را بدست آورد (Asimove and Bosworth, 1998: 361). تحول مهمی که در میانه قرن نهم ق. در حیات قبایل اردوی شیبان^۱ رخ داد این بود که یکی از چنگیزی نژادان دشت موسوم به ابوالخیرخان، علی‌رغم عدم برخورداری از قانون سالخوردگی، به طور رسمی توانست با اتحاد قبایل، خان بزرگ یورت و اردوی شیبانی شود و دولت



۱. جد ازبکان و فرزند کهنتر جوجی که قلمرو او در مجاورت اردوی سپید بود.

پراقتدار بادیه‌نشینانی را تشکیل دهد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۰۵).^۱ اینجا همان نقطه آغاز چالش و تنش بود، تلقی و برداشت این قبایل از حکومت، ریشه در حیات ایلیاتی (مبنتی بر زیستگاه و مایملک مشترک و مناسبات خونی و درون طایفه‌ای) داشت (رویمر، ۱۳۷۹: ۱۰۹). بنابراین در باور آنها حکومت نیز مثل همه آن داشته‌های مشترک، صرفاً متعلق به یک حاکم نبود، بلکه از آن اعضای خاندان حاکم و در مرحله بعد طایفه بود (رویمر، ۱۳۷۹: ۱۳۸) اما ظهور ابوالخیرخان در نقش پدرسالار (که کمرنگ شدن سیادت پیرسالارانه این سلاطین را در پی داشت)، با باور جامعه ترک ایلیاتی ازبک در تضاد بود. بنابراین گرچه در ظاهر، اقتدار سنتی به پدرسالاری (پاتریارکالیسم) تبدیل شده، اما برتری خان بزرگ مطلق نبود و تلاش مداومی برای غلبه نظام پیشین از جانب سلاطین ازبک وجود داشت. جداسدن دو تن از رهبران ازبک (به همراه پیروانشان) و پناهنده شدن به مغولان شرقی و حمله مغولان به قلمرو ابوالخیر و کشته شدن او، از این منظر به راحتی قابل تحلیل است (Barthold, 1986: 135). «گروسه» نیز این نتیجه را با ادبیات خود این‌گونه تبیین می‌کند که ابوالخیرخان کوشید روحیه بیابانگردی را با نوعی پادشاهی نیمه مقیم [پدرسالار/پاتریارکال] هماهنگ سازد ولی این تجربه به شکست و سقوط او انجامید. او در سرزمینی پهناور، طوایف و قبایل را گردآورد، اما به طور ناگهانی در برابر حملات دیگر صحرانوردان و برخی از ایلات خودش که از یکجانشینی به تنگ آمده بودند، از هم پاشید (گروسه، ۱۳۵۳: ۷۸۸).

۱. در هنگام تولد ابوالخیر، الوس شیبان - یکی از الوس چندگانه چنگیزی - به تعدادی از امارت نشین‌های مستقل تقسیم شده بود (Bregel, 1985: 331).



تخاصم دوگونه از سیادت در اقتدار سنتی ابوالخیری

اقتدار سنتی ابوالخیری علی‌رغم چالشی که در دشت با آن مواجه بود، در مرحله گسترش ارضی خود به سمت جنوب (که مطلوب صحراگردان بود)^۱ در ماوراءالنهر به حوزه تکامل یافته‌تری از اقتدار سنتی (نظام پاتریمونیا ل تیموری) ورود یافت؛^۲ اما عدم استقرار کامل در این مناطق و در نهایت مرگ خان، موجب عقیم ماندن این مواجهه شد. نظامی که قائم به نقش او بود و با اتکا بر نیروهای نظامی شکل گرفته بود، به علت فقدان میانی استوار، با مرگ او از هم پاشید (بنائی، ۱۹۹۷: ۱۱-۱۳).^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. قبایل دشت قیچاق از تولیدات همسایگان یکجانشین خود استفاده می‌کردند. نیازهای آنها موجب حمله و غارت به مناطق مسکون می‌شد که در نهایت هم ارتباطات تجاری را مختل می‌ساخت و هم به اقتصاد محلی آسیب می‌زد (Asimove and Bosworth, 1998: 362).

۲. رک: سمرقندی، ۱۳۶۵: ۲/۳۱۰ / خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴/۵۰.

۳. ارکان دولت خان بزرگ، ابوالخیرخان، اتفاق کردند و شیخ حیدر را بر تخت خانی نشانند اما این تدبیر موثر واقع نشد. سلاطین آن نواحی اتحادیه‌ای تشکیل داده و چندین بار به قلمرو حیدرخان حمله کردند. با کشته شدن او، امرا و ارکان دولت هر یک به طرفی پریشان شدند (بنائی، ۱۹۹۷: ۱۱-۱۳).

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی اُزبکان... ۸۱

۲. تداوم تحول و ظهور اقتدار سنتی چندلایه در امپراتوری جدید

ازبکان

۱-۲: حکومت شیبانی

درنگ دیرپا تر محمد خان ازبک، نوۀ ابوالخیر و موسس سلسلۀ شیبانی، در دربار تیموریان^۱ حلقهٔ وصل جهان بدوی ازبکی و جهان حضری تیموری بود. در امپراتوری که او با فعالیت‌های مستمر نظامی در سال ۹۰۶ق. تأسیس نمود،^۲ حوزهٔ تمدن یکجانشینی و اقتدار سنتی پاتریمونیال تیموری جایگاه قابل توجهی داشت، اما نظام تمدنی فوق در مقطع زمانی تصادم با اقتدار سنتی شکل گرفتهٔ پیشین (در میان دشت‌نشینان قیچاق) به دلایل مختلف، هژمونی لازم برای تحمیل نمودن خود را نداشت و لذا آنچه در این تقابل قهری محقق شد، نمی‌توانست لاجرم به معنای غلبهٔ نظام فرادست پاتریمونیال تیموری بر اقتدار فرودست پدرسالارانه (پاتریارکال) ازبکی باشد. تلاش محمدخان که تجربهٔ زیسته‌ای در درون نظام تیموری داشته، این بود تا اقتدار پذیرفته شده در میان صحراگردان ازبک (نظام پیرسالارانه) و تنها تجربهٔ قدرت نیمه متمرکز در اردوی شیبان را به شاخصه‌های یک حکومت حضری پاتریمونیال نزدیک سازد؛^۳ به منظور دفع خطر مقدر سلاطین و اشراف ازبک که پیشتر موجب فروپاشی امپراتوری صحرائنشینی ابوالخیرخان شده بود، محمدخان آنها را در کنار خاندان خود به نوعی در قدرت شریک ساخت (بنایی، ۱۹۹۷: ۶-۷۵).

۱. او در نوجوانی تحت سرپرستی حاکم تیموری بخارا، به تحصیل علم قرائت و آموزش فنون سپاهی‌گری پرداخت (بنایی، ۱۹۹۷: ۱۷).

۲. این امپراتوری مشکل از قسمت‌هایی از دشت قیچاق، مغولستان غربی، ماوراءالنهر، فرغانه و خراسان بود (پل ۱۳۷۰: ۲۴۲).

۳. از نظر وبر، حکومت پاتریمونیال زمانی تشکیل می‌گردد که حاکم نفوذ خود را بر رعایایی بیرون از خاندان خود و در حوزه‌هایی خارج از اقتدار پدرسالار گسترش دهد (Chang, 2007: 12). تلاش نظامی محمدخان برای گسترش سلطه بر متصرفات جدید و حتی ایران از منظر این تلاش قابل تبیین است.

مسخر البلاد مهمترین منبع عهد شیبانی، درباره حضور خویشان (اولاد ابوالخیر) و سلاطین چنگیزی نژاد شاه ازبک چنین گزارش می‌دهد:

شاه را آمده همه خویشان وارث ملک، اکثر ایشان

(عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۵۵)

محمدخان نیز به سنت دشت، در مقام خان بزرگ «خود در متکاء دولت، علم عشرت و فراغت برافراخت» (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۹۷) و «دیگر سلطانان نامدار همگی در زیر سایه خانیت او قرار داشتند» (خنجی، ۱۳۸۴: ۵). در این نظام، خان بالاترین مقام سیاسی، رئیس خانات و قوریلتهای بود که طبق قاعده ارشدیت از میان سلاطین شیبانی انتخاب می‌شد (خنجی: ۴۲/ واصفی، ۱۳۴۹: - ۳۸/۱). شاهزادگان و سلاطین چنگیزی نژاد که بالاترین گروه اجتماعی محسوب می‌شدند، صاحب تیول و یا عهده‌دار مناصب مهم گردیدند، حکمرانی آنها در تیول‌هایشان موروثی بود و تشکیلات نظامی و مالی مستقلی داشتند (Mc Chesney, 1990: 178). پذیرش قدرت این سلاطین گرچه حکومت را به شاخصه‌های نظام پدرسالاری (پاتریارکال) سوق می‌داد اما مقدمه واجب در تکامل اقتدار سیاسی بود؛ زیرا چنانکه پیشتر دیدیم در عهد ابوالخیر، سلاطین حتی این نوع اقتدار را برناتافتند. روند افزایش قدرت خان و کاهش قدرت سلاطین و قبایل به منظور فاصله گرفتن از اقتدار پیشین در طول حکومت شیبانی با پیگیری سه سیاست صورت پذیرفت:

نخست آنکه در راستای تمرکز قدرت و ترکیب همساز نظام بدوی شمال و تمدن جنوب، از میراث دیوانی برجای مانده تیموری بهره می‌گیرند. محمد خان با علم به فقر ازبکان در حوزه دیوانی و عدم وجود نیروهای کارآمد و تعلیم- دیده، کارگزاران دولت تیموری را به خدمت دولت تازه تاسیس درآورد (بنایی، ۱۹۹۷: ۶-۷۵). مناصب مهم از قبیل شیخ‌الاسلامی، قاضی، محصل اموال، مهرداد، داروغه، امیرالامرا، صدر و ... به افراد مورد اعتماد که از تجربه کاری برخوردار بودند، واگذار شد تا کشورداری ممکن شود (بنایی، ۱۹۹۷: ۷۶). البته

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی اُزبکان... ۸۳

باید به این نکته نیز توجه داشت که آنچه در خصوص صاحب‌منصبان دیوانی قطعی است، تعامل و تبعیت آنها از فرامین خان بزرگ در شرایطی است که این تبعیت از جانب سلاطین و امرا به سختی صورت می‌پذیرد (نه به معنای وجود یک تشکیلات منسجم و تعریف شده). به بیان دیگر دیوانسالاری نیم‌بند فوق، ابزاری بود در دست خان بزرگ به منظور تعمیم سلطه خود بر قبایل و رهبرانشان؛ به همین دلیل حدود و ثغور وظایف صاحب‌منصبان سیال بوده و لذا تعریف آنها بسیار دشوار است.^۱

دومین سیاست، تلاش برای رهایی از وابستگی به نیروی نظامی رهبران و مردان قبیله آنها در راستای افزایش قدرت حکومت مرکزی بود. این سیاست در سه نقطه اوج حکومت شیبانی (دوران: محمد خان (۹۰۷-۹۱۶ق.)، عبیدالله (۹۶۰-۹۶۶ق.) و عبدالله دوم (۹۹۱-۱۰۰۶ق.)^۲ مشاهده می‌شود (بنایی، ۱۹۹۷: ۵۳).

سومین سیاست، اتخاذ متکای جدیدی (برخلاف سنت دشت) برای کاستن از قدرت نیروهای پیشتر گفته شده، بود. شیبانیان تلاش داشتند تا در قامت خوانین مسلمان و پیرو شریعت اسلام جلوه کنند. همکاری چهره‌هایی همچون خنجی، میرعرب، محمد اسلام جویباری، مولانا خواجگی کاسانی (Mc Chesney, 1990: 178) و همچنین سنت غزای اسلامی علیه شیعیان در ایران و کفار قزاق، گویای رویکرد جدید یعنی توجه به شریعت اسلامی است.

علی‌رغم رویکرد و عملکرد خوانین شیبانی در نیل به ساختاری متمرکز و متکی بر دیوانسالاری، پذیرش قطعی این تحول در این دوره باید با احتیاط بیشتری

۱. در خصوص منصب وزارت می‌دانیم که خوانین برای خود وزیر داشتند (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۲۲۸) اما حدود وظایف آنها معلوم نیست. در عهد عبیدالله، میرعلی کاتب هروی وزیر او بود که پیشتر از خوشنویسان دربار بود (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۴۲۰).

۲. عبدالله خان در راستای ایجاد یک سپاه نیرومند اقدام نمود و عده‌ای را برای خرید سلاح جدید به روسیه فرستاد (Mc Chesney, 1990: 220).

صورت پذیرد. گرچه خوانین، قدرت سلاطین شبه‌خان را در عرض اقتدار خود ناخوش داشتند اما بقای حکومت خود را در پرهیز از چالش با موجودیت سنن هر سه سیادت می‌دانستند. ترکیب این خاستگاه و خواهش در سنت‌های جاری شده در حکومت جدید تجلی کامل دارد. تبعیت از سنت انتخاب سالخورده‌ترین فرد برای منصب خانی، تقسیم امپراتوری به چند تیول و اختصاص آن به اولاد ابوالخیر خان، عدم برگزیدن پایتخت به معنای متعارف جوامع حضری^۱ در نیمه اول حکومت و یا پذیرش سنت قوریلتای و مجلس مشورتی (به شیوه قبایل)، همگی در همین راستا قابل تبیین است.^۲

عبدالله دوم و تکاپوهای سیاسی او در مقام شاهزاده شیبانی و سپس خان، نقطه عطفی در مسیر تحول بود. او که پدرش، اسکندر خان، را «خاقان جهان» نامید (Skrine, 2005: 126)، قدرت‌های در سایه سلاطین را با تصرف تیولشان (به بهانه‌های مختلف) در هم شکست و حتی ضرابخانه‌های آنها را که به نام خود سکه می‌زدند، تخریب نمود (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۲۳ / Burton, 1995: 317). پس از مرگ پدر، بی‌اعتنا به رسم سالخوردگی یاسا که حکومت او را به چالش می‌کشید با جلب توجه و حمایت مشایخ صوفیه و نیز با صدور فتوایی از جانب ایشان، توانست اوضاع سیاسی را به نفع خود تغییر داده (بخاری، ۱۹۸۳: ۳-۶۹۰) و دولت نسبتاً متمرکزی را به پایتختی بخارا ایجاد نماید. برخلاف خوانین پیشین هیچ یک از اقدامات او به خواست و تصمیم دیگر اعضای خاندان سلطنتی وابسته نبود. در سال ۹۹۹ ق. برخلاف سنت‌های رایج در قبیله، جانشینی پسرش عبدالمومن را به همگان اعلام کرد (Flotz, 1998: 19).

۱. محمدخان می‌گوید: «هرآینه ما را همیشه بر پشت زین جهت تسخیر روی زمین استقرار می‌باید گرفت... پس پایتخت ما پشت زین اسب ما می‌باشد» (خنجی، ۱۳۵۷: ۵۵).

۲. مطابق این سنت، شیوخ و بزرگان قبایل در اداره امور مورد مشورت قرار گرفته و پدرسالار یکجانبه عمل نمی‌کند. در حکومت شیبانی اعضای طوایف سلطنتی شیبانی (طوایف کوچکونچی، سیونچی، شاه بُدَاقی، جانی بیگ) از حق شرکت در مجلس مشورتی شیوخ و روسای طوایف برخوردار بودند (Mc Chesney, 1995: 232).

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی اُزبکان... ۸۵

اقدامات او باعث تمرکز و تقویت دولت شد؛ اما سلاطین و به تبع آنها قبایل را به واکنش در برابر تمرکزگرایی خود واداشت (منشی، ۱۳۸۰: ۸-۱۰۷). کشته شدن عبدالمومن توسط امرای ازبک (مطربی، ۱۳۷۷: ۱۴۰) می‌تواند به معنای شورش سیادت پیرسالارانه در برابر پدرسالارانی قلمداد شود که در تکاپو برای شکل‌دهی اقتدار پاتریمونیا ل و تمرکز قدرت بودند.^۱



ساختار سیادت ترکیبی و واگرایانه عهد شیبانی

۲-۱- الف: اقتصاد اُزبکان؛ دالی برای فهم نوع اقتدار سیاسی

نکته مهمی که در بحث نیروهای موثر در ساختار قدرت و به تبع آن نظام دیوانی باید اشاره نمود، بحث نوع اقتصاد است. صحرائشینان ازبک در سایه روحیه جنگاوری و توانمندی نظامی خود بر مناطق حاصلخیز و آبادی استیلا یافتند که به علت واقع شدن در مسیر راه‌های تجارت جهانی، یکی از کانون‌های مهم بازرگانی نیز محسوب می‌شد. آنان بلافاصله کار تقسیم مزارع، مراتع و شهرهای آباد، میان سران طوایف و رهبران را آغاز کردند. گرچه تلاش خوانین

۱. در پایان سال ۱۰۰۶ ق. چهار حکومت محدود در ماوراءالنهر و بلخ به وجود آمد: خانات یادگاری در خیوه، قزاق در تاشکند، خانات جانی بیگ در بلخ و حکومت پیرمحمد در بخارا (Mc Chesney, 1990: 183)

در راستای تلفیق با جامعه شهری می‌توانست تا حد زیادی جلوی آسیب به ساختار اقتصاد زراعی و تجاری ماوراءالنهر را بگیرد، اما حقیقت این است که حکومت شیبانی به لحاظ ماهیتی، یک حکومت نظامی بود. تداوم لشکرکشی‌ها و درگیری‌های نظامی داخلی، مجالی برای توجه به این ساحت را نمی‌داد (بنائی، ۱۹۹۷: ۶-۷۵). جدای از تیولی که در دستان سلاطین بود و آنها عموماً به طرق مختلف زمین را از کشاورزان غصب می‌کردند، رشد بسیاری را در حوزه اوقاف شاهدیم (Mokminova, 1996: 570). شیوخ طریقت نقشبندیه در سه کانون بلخ، بخارا و سمرقند قدرت زیادی یافته بودند و ضمن کشاورزی در این اراضی معاف از مالیات، کاروان‌های تجاری‌شان به خارج از ماوراءالنهر نیز می‌رسید. خان ازبک نمی‌توانست در قلمرو سلاطین نفوذی داشته باشد و مالیات اراضی و درآمدهای مختلف ناشی از آن به خزانه همان سلطان می‌رفت، بنابراین نظام دیوانسالاری تکلیف مشخصی در برابر بحث مالیات نمی‌توانست داشته باشد. در عهد عبدالله دوم که تمرکز قدرت، سیر رو به رشد ناگهانی و تندی را گرفته بود، خان علاوه بر اعمال مالیات بر درآمد مشایخ صوفیه و تمرکز در نظام پولی با از بین بردن سکه‌های ضرب شده توسط سلاطین، توانست درآمد خزانه را چهار برابر کند (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۳۲). نکته مهم این است که اقتصاد این دوره نیز در ارتباطی دقیق با اقتدار چندلایه آن، ترکیب نامتوازی از دامپروری، کشاورزی و تجاری است.

۲-۲. اشترخانیان (جانیان): تزاید چالش لایه‌های سه‌گانه اقتدار سنتی

اشترخانیان به واقع بخشی از همان نیروهای متخاصم واگرای دربار شیبانی (خواهرزادگان خان) بودند که در نهایت با ضعف رأس هرم قدرت توانستند بر مسند خانی بنشینند و به لحاظ قومی و قبیله‌ای از همان تبار و سلسله باید قلمداد شوند. میراث برجای مانده از شیبانیان، تجربه حکومتی قائم به اقتدار خان بزرگ بود که عدم استقلال نظامی و دیوان‌سالاری بسیار ضعیف قدرت او

را شکننده می‌ساخت. چنین شرایطی دور باطلی را موجب می‌گشت زیرا در شرایط ضعف (که برخلاف عهد شیبانی تقریباً در تمام این دوره تداوم داشت)، خوانین ناگزیر بودند تا برای دفع خطر جدی و پرچالش افراد خاندان سلطنتی، متوسّل به سلاطین شده و بدین ترتیب بر قدرت آنها بیفزایند (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۶۷).^۱ تداوم و تکرار این شرایط موجب شد تا امیران و سلاطین طوایف ازبک خود را صاحب اختیار حکومت شمرده و برخی از آنها آشکارا حاکمیت خان را نقض می‌کردند. علت عدم کارایی ارتش به عنوان ابزار مهم حاکم اشترخانی این بود که از دوره شیبانی نیروی نظامی، ترکیبی از عناصری بود که سلاطین در اختیار خان قرار می‌دادند و فرماندهی آن با یکی از امرای غیرچنگیزی ازبک بود. در شرایطی که سلاطین تجزیه‌طلب فوق، سیادت خان بزرگ را بر نمی‌تافتند کار بسیار پیچیده می‌شد؛ برای مثال عبیدالله خان (آخرین خان قدرتمند این سلسله) ناگزیر بود در مبارزه بر ضد یک سلطان یا امیر ازبک از همتای دیگر او کمک بگیرد و اکثر اوقات، امیری که بدو تکیه می‌کرد به بهانه‌ای از جنگیدن منصرف می‌شد و یا در جریان نبرد عده‌ای از امیران با اردوی خود میدان را ترک می‌کردند و یا حتی به طرف دشمن می‌رفتند. او نیز برای آنکه جلوی اتحاد آنها علیه خود را بگیرد، ناگزیر بود بین آنها اختلاف انداخته تا آنها یکدیگر را ضعیف کنند و یا حتی تلاش می‌کرد از لحاظ اقتصادی و سیاسی از جایگاه این امیران که از جهت دیوانی نیز خان به آنها وابسته بود و حکومت را توسط آنها اداره می‌کرد، بکاهد. جدال فوق در خاندان سلطنتی نیز تقریباً در تمام این دوره تداوم داشت به گونه‌ای که برای جانیان دو پایتخت ذکر کرده‌اند: یکی بخارا و دیگری بلخ که محل استقرار اتالیق یا ولیعهد بود (گروسه، ۱۳۵۳: ۷۹۷). چنین شرایطی موجب می‌شد تا برخی از

سلاطین که این نزاع‌های داخلی را موجب ضعف خود می‌دیدند خواستار استحکام حکومت مرکزی باشند. غفوراف معتقد است تکیه خان به این گروه با هدف ایجاد یک نظام اداری بود (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۷۱-۸۷۲).

استقلال‌طلبی نیروهای گریز از مرکز پیرسالار در عهد ابوالفیض خان، آخرین نماینده سلسله اشترخانی، تقریباً به صورت کامل به بار نشست؛ زیرا حکومت مرکزی در این ایام کاملاً اقتدار خود را از دست داده و به حوزه‌های مجزای قدرت تقسیم شده بود. میان پرده سلطه نادرشاه بر ماوراءالنهر، ضمن دامن زدن حداکثری بر اوضاع آشفته، نهایتاً گروه قدرتمندی از این نیروهای قبیله‌ای را پیروز میدان مبارزه اقتدارهای سه‌گانه ساخت. محمدحکیم بی‌اتالیق^۱ که در این زمان به واقع قدرت نخست حکومت بود بعنوان نماینده طایفه ازبکان غیرچنگیزی منغیت، آنها را در حکومت جانیان رهبری می‌کرد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۷۵).

۳. سلسله منغیتیّه؛ تلاش موفق حکومت برای تقویت اقتدار پاتریمونیال

در ادامه روند چالشی سه‌قرنی میان اقتدارهای سه‌گانه سنتی ازبکان، پیروزی منغیتیان به عنوان یکی از نیروهای رقیب پیرسالار، در عین ناکامی خوانین در تثبیت اقتدار پاتریمونیال، آغاز دور جدیدی از تلاش برای استقرار این نوع اقتدار و تقویت آن بود. *ایل و الوس* منغیت که در رأس فرماندهان نظامی ازبک قرار داشتند،^۲ علی‌رغم قرابت نسبی با چنگیز از نژاد او نبودند (محمد شریف، ۱۳۲۳: ۱۵۸). *وامبری* در تاریخ بخارا آورده که بزرگان منغیت در مجلسی جمع

۱. اتالیق از لحاظ سلسله‌مراتب، عالیترین رتبه دولت‌خانی بخارا است که پس از خان، مقام اول داشت و وظیفه نخست وزیر را انجام می‌داد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۸۹۵).
 ۲. روحیه نظامی منغیت‌ها موجب شد تا در رأس قبایل ازبک قرار گیرند، لذا رحیم بی منغیتی، وزیر ابوالفیض خان اشترخانی بود (گروسه، ۱۳۵۳: ۷۹۷).

تحول در حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی اُزبکان... ۸۹

شدند و در خصوص حکومت به مشورت پرداختند. آنها به این نتیجه رسیدند که از زمان جوجی تاکنون، از ایلاتیه کسی به قدرت نرسیده است. باید که در بخارا حاضر شوند و با هر تبدیری که شد حکومت را به دست گیرند (وامبری، ۱۳۸۰: ۲۳۶). قبیله منغیت که از عهد شیبانی در مناسبات قدرت حاضر و از امرای قدرتمند بودند، تحلیل دقیقی از برآمدن خود داشتند. شکست حاکمان ازبک در تمرکزگرایی و تثبیت نظم سیاسی جامعه دوگانه یکجانشین و کوچرو و همچنین تغییر در نوع و اندازه اقتدار، علاوه بر از هم پاشیدگی امپراتوری یکپارچه و شکل‌گیری حکومت‌های ملوک الطوائفی (خانات چندگانه)، میراث موجود را نیز در آستانه تجزیه قرار داده بود. گرچه در ادامه برای فهم شیوه برون‌رفت از بحران فوق و حرکتی سریعتر در جهت تثبیت و تقویت اقتدار پاتریمونیال بر تحلیل دلی تمركز خواهیم داشت، اما به این نکته توجه می‌دهیم که عوامل نیز در سیاستگذاری منغیتیان تأثیر بسیاری داشته است.

منغیتیان در مقام کارگزاران عالی‌رتبه حکومت سابق، استراتژی جدیدی را در طول یک دهه برای ایجاد قدرتی متمرکز و سرکوب لایه‌های پیشین اقتدار سنتی طراحی نمودند که طی سال‌های پس از آن نیز با توجه به شرایطی که پیش می‌آمد، هدایت شد. مهم‌ترین سیاست‌هایی که آنها در تقویت اقتدار مطلوب خود از آن بهره گرفتند، این گونه قابل احصاء است:

۱- ۳: غلبه شریعت محوری بر یاسای چنگیزی

گرچه ترک - مغولان دشت قباچاق مسلمان بودند و از عهد شیبانی دست‌مایه‌های مشروعیت‌بخش اسلامی در حکومت ازبکان پررنگ‌تر گردید اما حقیقت این است که حاکمان چنگیزی نژاد ناگزیر بودند تا برای حکمرانی بر قبایل متکی بر عرف و یاسا و یکجانشینان ماوراءالنهری پیرو شریعت اسلامی، حضور شانه به شانه هر دو را بپذیرند. اساساً تضعیف قوانین نخست برای ازبکانی که از تبار چنگیزی بوده و باور عمیق بدان داشتند، دشوار بود اما

منغیتانی که این عامل یعنی عدم انتساب به چنگیز، نقطه عدم مشروعیت برای آنها بحساب می‌آمد، می‌توانستند از این حربه همزمان چند فایده را برای حکومت نوظهور خود مراد کنند. عزم برای تمسک حداکثری به شریعت اسلامی و شاخصه‌های حکومت دینی حتی پیش از تغییر نام سلسله از اشترخانی به منغیت عیان است؛ چرا که دانیال (که همچنان به نام اشترخانیان حکومت می‌کرد) پدر شاهمراد (نخستین حاکم رسمی منغیت) که حلقه واسط در این مرحله گذار است، برخلاف عنوان ترکی مغولی «خان» خود را «امیر»^۱ می‌نامد. با تغییر عنوان، منغیتیان تلویحاً این را اظهار می‌کنند که مبنای مشروعیت نه سنت چنگیزی تمکین در برابر برجسته‌ترین فرد در میان سلاطین و رهبران قبیله‌ای، بلکه دارا بودن ویژگی‌های یک رهبر عادل و پرهیزگار و مورد تأیید خلیفه (عثمانی) (وامبری، ۱۳۸۰: ۵۲۹) است که مولفه‌ای اسلامی به شمار می‌رود. احتمالاً به همین دلیل بود که شاهمراد پیش از قدرت‌یابی، سلوک متفاوتی بر می‌گزیند. مشهور است که او در سلک خواجگان درآمده و زندگی زاهدانه‌ای داشت، حتی پس از مرگ امیردانیال، حاضر به پذیرش میراث او نبود و با گذر در کوی و برزن از مردم می‌خواست که پدرش را عفو کنند. شورش نیاز علی بیگ، حاکم شهر سبز، بزرگه مهمی در اعلام رسمی حکومت منغیتیان بود؛ زیرا موجب شد تا شاهمراد برای سرکوبی رسمی او لقب نایب‌الایاله را بپذیرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۲۵۲). برای تقویت عنوان امیر مسلمان، شاهمراد تاکتیک‌های دیگری را نیز بکار می‌گیرد که نمونه‌ای از آن تلاش برای جلوه‌گری در نقش امیرغازی است که در سنت اسلامی از وجاهت بالایی برخوردار بود. لشکرکشی امیر با نام «جهاد مقدس بر ضد روافض» به مرزهای ایران در همین چارچوب قابل تحلیل است زیرا به واسطه آن از جانب علمای

ماوراءالنهر مفتخر به لقب «غازی» شد (سامی، ۱۳۶۲: ۲۰).^۱ در تکمیل استراتژی تغییر بنیان مشروعیت و قوانین، دو اقدام دیگری نیز در خور اعتناست: نخستین آن، اقدام شاهمراد در تألیف رساله‌ای حقوقی مبتنی بر شریعت اسلامی بود که بعنوان دستور در اختیار قضات قرار گرفت (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۶). برای جامعه‌ای که سنت رایج در آن قوانین عرفی منبعث از نظامنامه چنگیزی بود شاید تدوین قانون‌نامه معنایی نداشت اما برای منغیتیان که خواستار تغییر بنیان بودند این قانون‌نامه می‌توانست شاکله حکومت جدید را تعریف نماید. گرچه اطلاعات زیادی از این قانون‌نامه و چگونگی اجرای آن در منابع موجود نیست اما آنچه به تصویر کشیده می‌شود این است که به هر حال امارت به واسطه این جهت‌گیری، اسلامی‌تر شده بود (Geiss, 2005:129).

اقدام دیگری که در وجاهت بخشی مذهبی و تغییر مبانی از چنگیزی به اسلامی موثر بود، تغییر تمرکز از نسب چنگیزی به نسب مذهبی و یا همان سیادت است که از قبل ایجاد پیوند سببی با سادات به واسطه ایجاد شد.^۲ نمونه‌هایی از چنین پیوندی ازدواج ایشان نقیب فرزند ایشان مخدوم با دختر امیر دانیال (ظفرنامه خسروی، ۱۳۷۷: ۸۲)، ازدواج دختر امیرنصرالله با سادات خاندان جویباری بود (سفرنامه بخارا، ۱۳۷۳: ۴۵) که البته مکرر در این دوران به وقوع می‌پیوست و منغیتیان بدین واسطه خود را سید می‌نامیدند.

۳-۲: استفاده گسترده از روحانیون در قالب کارگزاران حکومتی

ذیل تمسک به دین و شریعت محوری در شهریاری، تغییر مهمی در سال‌های نخستین سلسله جدید در حال رخ دادن بود که طی آن، افزایش روند



۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: ابراهیمی، سیده فهیمه، (۱۳۹۸)، «اوضاع سرحدنشینان و شیعیان خراسانی در مناسبات سیاسی منغیتیان و قاجارها»، پژوهش‌های علوم تاریخی، بهار و تابستان، سال ۱۱، شماره ۱.
۲. برای مثال ایشان نقیب فرزند ایشان مخدوم دختر دانیال آتالیق را در حباله نکاح خود داشت.

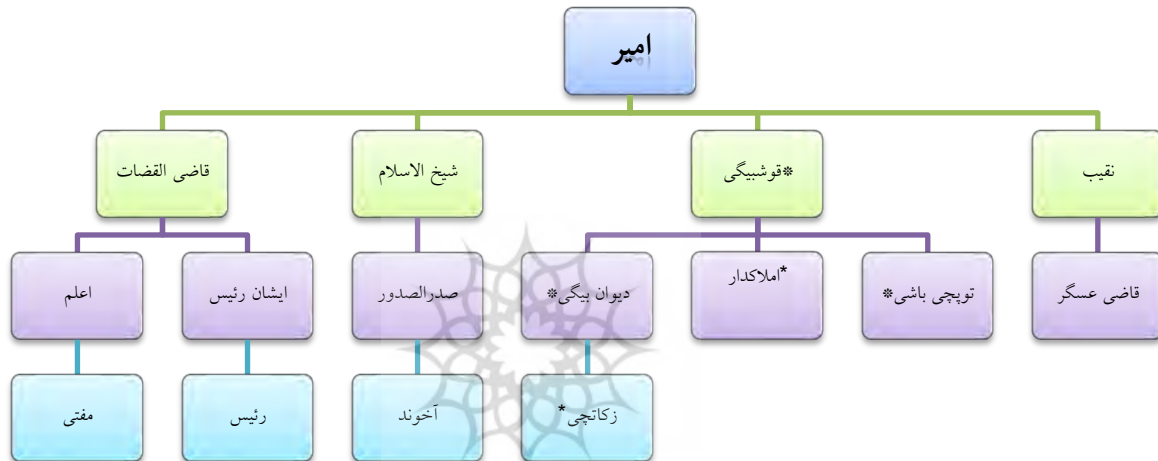
قدرت بخشی به چهره‌های دینی به منظور دوگانه کسب مشروعیت برای خود و سلب مشروعیت از رهبران قدرتمند قبایل صورت پذیرفت. انتصاب چهره‌های برجسته دینی در مقام حاکمان ولایات قابل توجه‌ترین موضوع در این مبحث است.^۱ البته امیر می‌دانست که رهبران قبایل این سلوک را بر خواهند تافت؛ زیرا خواجگان در نزد آنها جایگاه والایی داشتند، قبایل اغلب مرید یک رهبر صوفی خاص بودند و این فرد شجره‌نامه مکتوب قبیله را در نزد خود داشت (Mc Chesny, 1997: 266). به نظر می‌رسد که اعدام قوشیگی (وزیر اعظم) و قاضی القضاة توسط امیر شاهمراد به بهانه تهدید صنف خواجگان نیز از همین منظر قابل تحلیل باشد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵).

به موازات جایگزینی علمای طریقتی با رهبران قبایل، بسط و تکامل تشکیلات دیوانی دینی نیز در حال رخ دادن بود.^۲ آسیب احتمالی سیاست فوق این بود که همزمان با کاهش اقتدار نیروهای پیرسالار، قدرت امیر نیز تنزل یابد؛ لذا در بازتعریف سلسله‌مراتب دیوانی، او (یعنی امیر) یک مقام توأمان دینی و عرفی تعریف می‌شود که هم در رأس دیوانسالاری دینی^۳ و هم عرفی قرار داشت:

۱. ایشان نقیب از اعظم امرای ازبک و از خواص شاهمراد گردید و نزد او اعتبار بسیاری داشت (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۷). او در عهد امیرحیدر علاوه بر آنکه در مجلس پادشاه بخارا بر همه امرا الا امیر مقدم بود، امور چهار ولایت به او تفویض شد (هدایت، ۱۳۵۶: ۷). ولایت دیزخ را به محمدیوسف خواجه اتائی داده بودند که خواهر امیرحیدر را داشت. حاکم کته‌قورغان، محمدامین خواجه نقیب، پدر محمدیوسف خواجه اتائی بود (ظفرنامه خسروی، ۱۳۷۷: ۸۲). در خصوص مناصب دیگر نیز چنین بود چنانکه ایشان قاضی ابوالحسن خواجه مولانا شریفی را متصدی منصب قاضی القضاة نمود (ظفرنامه خسروی، ۱۳۷۷: ۸۳). جماعت سادات خواجه احراری و خواجگان مخدوم اعظمی در رکاب امیرنصرالله حاضر بودند (همان، ۹۲) و بسیاری از املاکداران که مسئول جمع‌آوری مالیات بودند از خواجه‌ها انتخاب می‌شدند (Geiss, 2005: 133).

۲. در راستای نظارت بر اجرای شریعت اسلامی منصب رئیس را ایجاد شد (غفوراف، همان).

۳. شیخ‌الاسلام و قاضی‌القضاة در بالاترین جایگاه پس از امیر قرار داشتند. منصب شیخ‌الاسلامی حق بزرگترین سادات بود و در اختیار شیوخ جویباری طریقت نقشبندیه بود (Soucek, 2000: 158).



نمایی از سلسله مراتب دیوانی امارت بخارا (مناصب ستاره‌دار مربوط دیوانسالاران عرفی هستند)

برخلاف ادوار پیشین که حدود و ثغور اختیارات و وظایف صاحب‌منصبان دینی مبهم و بسته به فرمان و میل امیر، سیال بود، اکنون تقسیم وظایف بسیار دقیق‌تر شده و جایگاه تعریف‌شده‌ای یافته بودند. وقف نیز از حوزه‌هایی بود که نظم و نسق بیشتری یافته و در قالب یک نهاد ذیل اقتدار امیر و تشکیلات دینی با سروری صدرالصدور عمل می‌کرد. متولیان (که معمولاً از شیوخ با نفوذ طریقت بودند) مهمترین بازوی اجرایی نهاد وقف بشمار می‌رفتند و حکومت اختیاری در حوزه اقتدار آنها نداشت (Pierce, 1960: 142-4). در راستای تقویت این نهاد که در عهد خوانین به واسطهٔ مصادره و یا بستن مالیات بر دارایی آنها تضعیف شده بودند، امیر املاک وقفی را به علما بازگرداند و علاوه بر این، شیوخ جویباری را صاحب‌نیمی از املاک خاصه و معاف از مالیات نمود (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵). نکتهٔ بسیار مهم این بود که سلسله‌مراتب و تشکیلات دینی صرفاً از میان دو طبقهٔ سیدها (اخلاف پیامبر و خلفا) و خواجگان (سید آتایی یا جویباری) انتخاب می‌شدند (Khanikoff, 1843: 235).

۳-۳: ایجاد ساختار جدید در راستای تثبیت حکومت پاتریمونیال

برخلاف روال سابق که امیر، ایالات مختلف را به عنوان تیول به رهبران قبایل و سلاطین ازبک می‌داد، منغیتیان ساختار جدیدی برای ادارهٔ متمرکز امارت ترتیب دادند. قلمرو امیر به مناطقی به نام بیگ‌نشین تقسیم می‌شد (گویا بخارا متشکل از ۲۷ یا ۲۸ بیگ‌نشین بود) که در رأس آنها فرماندارانی به نام بیگ قرار داشتند. این منصب نه لزوماً به رهبران قبایل و سلاطین بلکه به رهبران مذهبی و سربازان شجاع، فرزندان و دوستان امیر نیز می‌رسید (سیدبلجوانی، ۱۳۸۴: ۳۴). بیگ‌ها در ایالات برای خود مقداری از درآمد مالیاتی را که برای اداره و دربار خود ضروری می‌دیدند نگاه می‌داشتند و میزانی از آن را برای امیر می‌فرستادند (Becker, 2004: 7). الگوی ادارهٔ بیگ‌ها و سلسله‌مراتب و مقامات اداری برگرفته از مدل پایتخت یعنی بخارا بود که قوشیگی یا وزیر

اعظم در رأس اداره مدنی حکومت قرار داشت. او ذیل نهاد وزارت به کمک دیوان بیگی (وزیر مالیه و خزانه) و زکاتچی کلان (جمع کننده اصلی زکات، مالیات از اموال منقول) به اداره امور می پرداخت (حاتمف، ۲۰۰۰: ۴۴/5: Becker, 2004). نهاد وزارت و قضا و سلسله مراتب آن در شکل کوچک شده در تمام بیگ‌نشین‌ها وجود داشتند و مقامات در ایالات باید به مرکز پاسخگو می‌بودند. انتظار می‌رفت که این افراد در امور اداری بر یکدیگر نظارت داشته باشند. به این ترتیب بیگ‌ها هم مورد نظارت قرار می‌گرفتند و قدرتشان محدود می‌شد (Geiss, 2005: 132).

بیگ لیک‌ها (ولایات) به تومان‌ها و مناطق مالیاتی تقسیم شده که توسط املاکدار یا سرکار اداره می‌شدند. املاکدار جمع کننده مالیات امیر در املاکی بود که رسماً از آن امیر بود که بیش از نیمی از امارات را در بر می‌گرفت. هر منطقه مالیاتی قاضی، رئیس، زکاتچی خود را داشت که در برابر مقامات بالاتر ایالتی مسئول بودند (Geiss, 2005: 133). گرچه در مواردی، از رهبران قبایل در مقام بیگ استفاده می‌شد اما امیران عموماً علاقه‌ای به بکارگیری آنها نداشتند؛ زیرا علاوه بر این علت عمومی که نصب آنها در جایگاه تیول‌داران سابق خطر قدرت‌گیری و استقلال‌طلبی را در پی داشت، ناتوانی آنها در کنترل صاحب‌منصبان اداری بیگ‌نشین نیز عامل دیگری بود. به سنت گذشته، قدرت این رهبران وابسته به پذیرش اقتدارشان از جانب مردان قبایلی بود که اکنون به عنوان بازوی اجرایی بکار گرفته شدند، اما به هر حال می‌توانستند به سرعت پیوستگی خود را تغییر دهند. هیچ رهبر قبیله‌ای نمی‌توانست از جدا شدن حامیان خود و پیوستن آنها به اتحادیه‌های قبایلی دیگر جلوگیری کند و این امر می‌توانست تشکیلات اداری را با بی‌ثباتی مواجه سازد.

مجموعه این سیاستگذاری‌ها گرچه حکومت را در ایجاد اقتدار پاتریمونیک موفق می‌ساخت اما مشکل وابستگی نظامی امیران به قبایل همچنان پابرجا بود. صدرالدین عینی می‌گوید: نیروی نظامی امیر بخارا عبارت از ایل نوکر بود که

ایشان از ایلات ازبک و ترکمان بودند. گرچه در عهد امیرنصرالله نیروی نظامی جدید تشکیل شد اما همچنان قشون بخارا (تا عهد امیر عبدالاحد) بیشتر از ایل بودند (عینی، ۱۹۸۱: ۱۳۱). در راستای نظارت بیشتر بر ایلات و کاهش قدرت قبایل ازبک علاوه بر نیروی نظامی جدید از نیروی تاجیکان و دیوانیان فارسی زبان بهره گرفتند (Soucek, 2000: 218 / Geiss, 2005: 131). از این زمان منصب قوشیگی به همین گروه سپرده شد، بدین ترتیب قدرت سیاسی اشراف ازبک کاهش می‌یافت و وابستگی کامل قوشیگی تضمین می‌شد.^۱

مولفه‌ها و شاخصه‌های مورد توجه منغیتیان قطعاً موجب شکل‌گیری نظامی متمرکزتر گردید، اما نکته بسیار مهم اینجاست که آنها همچون بسیاری از حکومت‌های دوره پیشامدرن در حوزه عملکردی به دلیل ناکارآمدی به استبداد گراییده و نوع اقتدار سیاسی که در نهایت به تصویر کشیده‌اند، سلطانیسم^۲ بود. چنین رویکردی به مثابه عنصر فشار همواره موجب واگرایی نیروهایی بود که آنها را با ابزارهای گوناگون تحت اقتدار خود مجتمع نموده بودند. علاوه بر این، تلاش آنها برای یکپارچگی حداکثری گاهی در قالب جنگ‌های داخلی رخ می‌نمود که خود مجالی برای گریز نیروهای متمرکز شده می‌گشت. شدت استقلال‌طلبی بیگ‌ها و حاکمان ولایات منصوب امیر و شکنندگی یکپارچگی و اقتدار حکومت در آستانه ورود روس‌ها این‌گونه تفسیر می‌شود که علی‌رغم توفیقی که منغیتیان در تکامل اقتدار سنتی به پاتریمونالیسم و حکومت متمرکز داشتند، در حفظ آن کامیاب نبودند.

۱. در برکشیدن دیوانسالاران ایرانی، امیران نقش بسزایی داشتند زیرا آنها در حکومتداری به اقوام قبیله خود بی‌اعتماد بودند و چون ایرانیان نفوذ اندکی در امارت داشتند هیچگاه برای رسیدن به منصب خانی تلاش نمی‌کردند. با روی کار آمدن وزیر ایرانی بسیاری از مناصب خرد نیز طبیعتاً به ایرانیان واگذار شده بود (دانش، ۲۰۱۰: ۲۵).

۲. هنگامی که حاکم پاتریمونالیست از سنت به سمت سیاست‌های خودکامه گرایش پیدا کند نظام سیاسی شکل گرفته سلطانیسم است. در این نظام دستگاه اداری و نظامی صرفاً ابزار شخصی فرمانرواست (شهابی و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳).

نتیجه گیری

تاریخ ماوراءالنهر بزنگاه‌هایی از تصادم دو زیست بدوی و حضری دارد که یکی از مهمترین آنها برهه قدرت‌گیری صحرائشینان ازبک، مهاجرت گسترده آنها به جنوب و در نهایت شکل‌گیری نظام اجتماعی دوگانه جدید و به تبع آن ساختار سیاسی و اداری ترکیبی (ترکیبی از ساختار ایلی و حضری) بود. حین بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسانه و بری که روند تحول اقتدار را در جوامع سنتی (که ماوراءالنهر هم گونه‌ای از آن است)، گذر از سه مرحله پیرسالارانه، پدرسالارانه (پاتریارکال) و سپس پاتریمونیا ل تعریف می‌کند، الگوی اندک متفاوتی در روند تکاپوی سیاسی اُزبکان یافت شد. صحراگردان دشت قبچاق که هرگز به یکپارچگی و تمرکز از نوع حکومت‌های یکجانشین تن نداده بودند، پیش از ورود به ماوراءالنهر تنها تجربه‌ای از تحول اقتدار پیرسالارانه به پدرسالارانه را داشتند؛ لذا آنگاه که در معرض دگردیسی سیاسی و تحول به نظام تکامل یافته‌تر پاتریمونیا لیم قرار می‌گرفتند، چالش و تلاطم پیوسته‌ای را موجب می‌گردیدند (بخش قابل توجهی از تلاطم‌های داخلی ماوراءالنهر در دو قرن حیات سیاسی شیبانیان و اشترخانیان و حتی منغیت‌ها از این منظر قابل فهم و تحلیل است). مطالعه این روند، تحول و چالش میان اقتدار سه‌گانه سنتی (به عنوان مسأله نوشتار) اینگونه می‌نماید که حکومت خوانین برآمده از دشت در ماوراءالنهر را نمی‌توان در قالب اقتدارهای چندگانه معنا کرد بلکه تقریباً از همان زمانی که اُزبکان به مناطق یکجانشین وارد می‌شوند و حیات بدوی و حضری در دل یکدیگر قرار می‌گیرند، ترکیب چندلایه‌ای از اقتدار سیاسی ایجاد می‌گردد. به بیان دیگر همانطور که در ساحت اجتماعی دو نوع زیست را باید در ترکیب و پیوند جدید فهم کنیم، در بعد سیاسی نیز همین ترکیب و چندلایگی را شاهدیم. شرح کوتاهی از اقتدار شکل گرفته، آن است که از عهد شیبانی در حالی که خوانین در تلاش برای الگوبرداری از میراث سیاسی و دیوانی پاتریمونیا ل

تیموری بودند، اما خود در نقش پدرسالار ظاهر شده و ناگزیر به تعریف مناسبات با نیروهای ایلپاتی پیرسالار گشتند. این سه سطح اقتدار در نهایت با پیروزی نیروهای منغیت وارد دور جدیدی می‌گردد. این گروه از امیران غیرچنگیزی ازبک (یعنی منغیت‌ها) با دریافتی آسیب‌شناسانه از روند حاکمیت ازبکان در تلاش برای تثبیت و قدرت‌بخشی به اقتدار پاتریمونیال خود، با تغییر تکیه‌گاه‌های سنتی حکومت، به گسترش نظام دیوانی پرداختند اما به دلیل خودکامگی که در روند تثبیت اقتدار یافتند، ساختار حاکمیتی‌شان به سلطانیسم نزدیک شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف - فارسی

- اشرف، احمد، (۱۳۵۷)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، تهران: هومن.
- بخاری، حافظ تانیش، (۱۹۸۳)، *شرف‌نامه شاهی*، مسکو: ناوکا، شعبه ادبیات شرق.
- بنائی، کمال‌الدین علی، (۱۹۹۷)، *شیبانی‌نامه*، تصحیح کازویوکی کویو، کیوتو: بی‌نا.
- بندیکس، راینهارد، (۱۳۸۸)، *سیمای فکری ماکس وبر*، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
- پارکین، فرانک، (۱۳۸۴)، *ماکس وبر*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: ققنوس.
- حاتمف، نماز، (۲۰۰۰)، *تاریخ خلق تاحیک (از سال‌های شصتم عصر ۱۹ تا سال ۱۹۲۴)*، دوشنبه: نشریات ایرگراف (نسخه سیریلیک).
- خواندمیر، غیاث‌الدین، (۱۳۶۲)، *حبیب‌السیر*، زیر نظر محمد دبیرسیاقتی، تهران: خیام.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، (۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____، (۱۳۶۲)، *سلوک الملوک*، تصحیح محمد علی موحد، تهران: خوارزمی.
- دانش، احمد، (۲۰۱۰)، *معیارالتدین*، تصحیح علیقل دیوانقولوف و نصرالله ذاکراف، دوشنبه: ایرگراف (نسخه سیریلیک).
- دوغلان، حیدرمیرزا، (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری، تهران: میراث مکتوب.
- راقم سمرقندی، میرسید شریف، (۱۳۸۰)، *تاریخ راقم*، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- رویمر، هـ، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره تیموریان* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- سامی، عبدالعظیم، (۱۹۶۲)، *تاریخ سلاطین منغیته*، مقدمه و ایضاحات ل.م. پیفانوا، مسکو: آکادمی فن‌های رس‌رس، نشریات ادبیات شرق.
- سمرقندی، کمال‌الدین بن عبدالرزاق، (۱۳۶۵)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به تصحیح محمد شفیع، لاهور: گیلانی.

سمرقندی، محمد بن عبدالجلیل و ابوطاهر، (۱۳۶۷)، *قندیه و سمیریہ*، به کوشش ایرج افشار، تهران: موسسه فرهنگی جهانگردی.

سید بلجوانی، محمد علی بن محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ نافع*، به کوشش احرار مختاروف، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

عرب قطغان، محمد یار، (۱۳۸۵)، *مسخرالبلاد*، به تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب. گروسه، رنه، (۱۳۵۳)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لاپیدوس، ایرام، (۱۳۸۱)، *تاریخ حوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری، تهران: اطلاعات. لین پول، استانی، (۱۳۷۰)، *تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر*، ترجمه صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.

محمد شریف بن محمدنقی، (۱۳۲۲)، *تاج‌التواریخ*، بمبئی: [بی‌جا]، چاپ سنگی. مطری سمرقندی، محمد، (۱۳۷۷)، *تذکره الشعرا*، مقدمه و تصحیح اصغر جانفدا، تحشیه و تعلیقات رفیعی علا مرودشتی، تهران: نشر میراث مکتوب.

منشی، محمد یوسف، (۱۳۸۰)، *تذکره مقیم‌خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.

بی نام، (۱۳۷۳)، *سفرنامه بخارا*، تصحیح حسین زمانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بی نام، (۱۳۷۷)، *ظفرنامه خسروی*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: آینه میراث. واصفی، زین الدین، (۱۳۴۹)، *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۸۰)، *تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگار تاکنون*، ترجمه سید محمد روحانی، تهران: سروش.

هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۳۹)، *روضه الصفای ناصری*، جلد ۹، قم: کتابفروشی مرکزی.

_____، (۱۳۸۵)، *سفارت‌نامه خوارزم*، به تصحیح جمشید کیا نفر، تهران: دفتر

پژوهشی میراث مکتوب.

ب - انگلیسی

- Barton, A, (1995), "Shaybanid Coinage: A reassessment", *Numismatic Chronicle*, No. 155.
- Becker, Seymour, (2004), *Russians Protectorates in Central Asia (Bukhara and Khiva 1865- 1924)*, Routledge Curzon, London and New York.
- Bregel, Yuri, (1985), *Abul-kayrkhan, Encyclopedia Iranica, V.I, ed.E. Yarshater*, Routledge & Keganpaul, London, Boston and Henley.
- Barthold, (1986), "Abul- khayr", *Encyclopedia of Islam, V.I, ed.H.A.R.Gibb, j.H.Karmers, E.LEI-PRO-Vencal, j. Schacht, Leiden, Brill.*
- Chang, Michael G, (2007), *A Court on Horseback Imperial Touring & the Costruction of Qing Rule, 1680-1785*, Harvard University Center.
- Flotz, Richard, (1998), *Mughal India and Central Asia*, Karachi Oxford University Press.
- Geiss, Paul Georg, (2005), *Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, Communal Commitment and Political order in Change*, Routledge Curzon, London and New York.
- Khanikoff, Amir and its People, (1845), *Translated by Baron Clement A. De Bode*, London: Tyler & Reed
- Svat, Soucek, (2000), *A History of Inner Asia*, Cambridge University Press.
- Mc Chesney, R.D, (1990), "Central Asia in the 16th-18th Centurirs, Encyclopedia Iranica, V.5, FASC.2, ED., E. Yarshater, California, Mazda.
- Mc Chesney, (1997), "Shibanids", *EI, V. IX, ed. Bosworth, Leiden, Brill.*
- Mc Chesney, (1995), "Ozbeg, Historical Aspects", *EI, V.VIII, ed. Bosworth, Leiden, Brill.*
- Mokminova, Roziya G, (1996), "Recent Ozbek Historical Studies on Thirteen Century Ozbekistan", *Asia Research Trends, No. 6 .*
- Pierce, Richard, (1960), *Russian Central Asia 1867-1917 (A Study In Colonial Rule)*, University of California Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی